

ادوارد براون

رینولد نیکلسون

منتشر کرد که سرآغاز رشته مقالات مهمی شد در مورد ادبیات و تاریخ ادبیات فارسی؛ در سال‌های ۶-۱۹۰۲ و ۱۲-۱۹۰۸ عضو شورای انجمن بود و در ۱۹۲۴ نیز به معاونت انجمن منصوب گردید. در آکادمی بریتانیا و کالج سلطنتی اطبا نیز عضویت داشت.

گسترده‌گی و وحدت از یک سو و قدرت و سرزندگی از سوی دیگر را می‌توان مهم‌ترین ویژگی علم و دانش براون دانست. در مورد او تمام راه‌ها به ایران ختم می‌شد. گرچه فهرست کامل نوشته‌هایش اوراق فراوانی را به خود اختصاص می‌دهد ولی تمامی کتب، رسائل یا مقالاتی که نوشت هر یک به نحوی مستقیم یا غیرمستقیم به شکل‌گیری موضوع مهمی منجر شد که در تاریخ ادبیات سترگ او به نحوی جامع موضوع بررسی قرار گرفت. او در سخنانی که به مناسبت نهضت مشروطیت ایران ایراد کرد - صورت جلسات آکادمی بریتانیا، ۱۹۱۸ - دیدگاه خود را در سه جمله بیان کرد: «تردید نیست که از لحاظ سیاسی، هم یونان و هم ایتالیا بسیار از همراهی و همدلی‌ای بهره برده‌اند که تا حدود زیادی ناشی از شناسایی این امر است که تمدن بشری تا حدّ زیادی وامدار سهم آن کشورها در هنر و ادبیات است. بر این مدعایم که ایران نیز در مقوله‌ی مشابهی جای می‌گیرد و ناپدیدشدن آن از جامعه‌ی دولت‌های مستقل نه فقط برای خود او که برای کل نژاد بشری نیز ضایعه‌ای خواهد بود. متأسفانه در برابر هر صد پژوهشگری که پشتیبان خواسته‌های یونان و ایتالیا هستند، فقط یک نفر می‌تواند از خواسته‌های به همان اندازه مستقل ایران پشتیبانی کند.» البته آن یک نفر نیز ادوارد براون بود.

برای به دست آوردن برآوردی از دستاوردهای او باید از سر آغاز واپسین دهه‌ی قرن نوزدهم شروع کرد؛ یعنی از زمانی که گام در تحقق امری نهاد که آن را با شور و توان جوانی پیش گرفت و دنبال کرد؛ شور و توانی که گرچه در خلال سال‌های جنگ [اول جهانی] رو به افول نهاد ولی بعدها از نو زبانه کشید و تا هنگامی که کار خود را تمام کرد، دمی فرو نشست. در آن ایام برای گذراندن امتحانات سه گانه‌ی زبان‌های هندی نزد او فارسی می‌خواندم و سرخوردگی خود را از این که از [خواندن] گروه و مومسین به [خواندن] مالکم و مارکام رسیده بودم، خوب به خاطر دارم؛ اطلاع یافتن از آن که جامع‌ترین شرح موجود در آن زمان از ادبیات فارسی فقط به مقاله‌ی فوق‌العاده [هرمان] اِته در *دائرةالمعارف بریتانیا* خلاصه می‌شد نیز مزید بر علت شد. اگرچه اینک نیز تعداد متون اساسی در این زمینه آن قدر نیست که موجب لاف و گزاف شود ولی در آن ایام اکثر کتاب‌های فارسی‌ای که لازمه‌ی کار هر پژوهشگری بود جز به صورت دستنویس یا چاپ‌های سنگی شرقی که معمولاً پر غلط و سخت‌یاب بودند دور از دسترس قرار داشت.

خدمات ادوارد براون به ایران و ایرانی گرچه شناخته‌تر از آن است که به توضیح چندانی احتیاج داشته باشد، ولی در این زمینه هر چه گفته شود باز هم کم است. در جبران گوشه‌ای از این کمبود، مقاله‌ای ترجمه می‌شود که رینولد نیکلسون، دیگر ایران‌شناس برجسته‌ی قرن ماضی، در رثای او نوشت.^۱

کاوه بیات

برای ثبت رخدادی چون درگذشت ادوارد گرانویل براون در ۵ ژانویه [۱۹۲۶] که بدین نحو گسترده و عمیق موجب تأسف شد، به کلمات فراوانی نیاز نیست. اما به هر حال باید در این نشریه در مورد خدمات وی که از سال ۱۹۰۲ کرسی عربی سر توماس آدامز را در دانشگاه کمبریج برعهده داشت، مطلبی خاطر نشان گردد؛ و نه فقط خدماتی که از نظر کمی و کیفی در زمینه‌ی شرق‌شناسی علمی ارائه کرد، بلکه همراهی و همدلی‌ای که از طریق آثار او - در مقام یک پژوهشگر - شامل حال دیگران نیز شد. و هم‌چنین آن‌هایی که در کنار تأثیرپذیری از شخصیت و ذهن فوق‌العاده و دانش گسترده و در همه حال انسانی او، از علاقه‌ی بی‌دریغ وی نسبت به علائق و آرزوهایشان نیز برخوردار بودند.

ادوارد براون پسر سر بنجامین براون فقید بود، وابسته به یک نهاد مهندسی صاحب نام در نیوکسل آپن تاین. در آغاز قرار بود راه پدر را دنبال کند و پیش از شانزده سالگی «با دانشی خرد و علاقه‌ای کمتر از آن نسبت به لاتینی و یونانی» [دبیرستان] ایتون را ترک گفت. جنگ روسیه و عثمانی تازه آغاز شده بود و جالب آن که همدلی‌اش نسبت به شجاعت طرف بازنده‌ی این جنگ و انزجارش از تلاش‌های جاری در بریتانیا برای «درهم آمیختن مسائل انتزاعی عدالت با سیاست‌های حزبی» مسیر بعدی زندگانی او را تعیین کرد. فوراً به آموختن ترکی مشغول شد و بعد از ورود به کمبریج در سال ۱۸۷۹ بخشی از اوقات خود را صرف تحصیل طب کرد و بخشی دیگر را نیز صرف آموزش زبان. در سال ۱۸۸۷ که به عضویت پمبروک درآمد توانست تمامی وقت خود را به ادبیات، تاریخ و ادیان شرق اختصاص دهد. سالی نخست این دوره خود را در ایران سپری کرد؛ از تهران، اصفهان، شیراز، یزد و کرمان دیدار کرد و ضمن معاشرت با هر صنف و فرقه‌ای از ایرانیان، به پی‌ریزی دانش و معرفتی نسبت به این سرزمین و مردمانش موفق شد که تا آن زمان هیچ اروپایی‌ای بدان دست نیافته بود. بعد از مراجعت به کمبریج به سمت استادیاری فارسی منصوب شد و چهارده سال بعد نیز به جای چارلز ریو مسئولیت کرسی عربی سر توماس آدامز را برعهده گرفت. از سال ۱۸۸۹ با انجمن همایونی آسیایی در ارتباط بود؛ در همان سال شرحی بر بایبه در نشریه‌ی انجمن

در تمامی این جهات نه فقط مطالعه فارسی توسط براون پیش رفت بلکه به نحوی اساسی نیز دگرگون شد. این که کندترین پیشرفت در جنبه فلسفی کار صورت گرفت، جنبه‌ای که او نیز علاقه چندانی بدان نداشت، خود نکته درخور توجهی است. برخی بر این نظرند که او به علم زبان‌شناسی توجه نداشت و از این منظر به اندازه کافی به نیروی نهفته در این ضرب‌المثل - «المجاز فنطرة الحقیقه»^۳ (مجاز پلی است به سوی حقیقت) - واقف نبود ولی این انتقاد احتمالاً تنها در مورد جزئیاتی حاشیه‌ای از کار او صدق می‌کند و بس. از سوی دیگر براون با چشم فروبستن بر هند و توجه به ارتباط کامل و حیاتی فارسی با حوزه پیرامونی سامی‌اش، به مطالعات فارسی خدمتی اساسی کرد. وی از آغاز بر این نکته تأکید داشت که در مقایسه با تأثیر به مراتب نیرومندتر ارتباطات ادبی و مذهبی، پیوندهای نژادی و زبان‌شناختی اهمیت کمتری دارند و دیگر آن که «بدون آشنایی گسترده با کتب عربی، بررسی مفید اندیشه و ادب ایرانی از دوره اسلام به بعد غیرممکن است» و یک شخص بی‌اطلاع از زبان و ادبیات عرب و تمدن و فرهنگ عرب هیچ‌گاه نمی‌تواند «جز یک فارسی شکسته بسته» دستاورد دیگری داشته باشد.

امروزه ممکن است چنین حکمی غیرضروری به نظر آید ولی هنوز بدان حد به آن عمل نمی‌شود که خودداری از تکرارش به صلاح باشد، و یا آن که متقابلاً خاطر نشان نسازیم که این امر در مورد گروهی غیر از مخاطبان اصلی آن نیز مصداق دارد. یعنی عرب‌شناسانی که به مطالعه تاریخ، فرهنگ و دین اسلام اشتغال دارند نیز همانند لاتینی‌شناسانی که به مطالعه امپراتوری روم مشغول اند و نمی‌توانند از یونانی غفلت کنند، به هیچ وجه نمی‌توانند از فارسی چشم‌پوشی کنند.

حدود سال ۱۹۰۰ بود که اندیشه تدوین یک تاریخ ایران که براون از دهه دوم عمر خود در ذهن داشت، صورتی مشخص یافت. براساس قراری که با ناشر گذاشته بود کل کار می‌بایست در یک جلد پانصد صفحه‌ای جمع شود ولی هنگامی که در سال ۱۹۰۲ مجلدی با همان قطع و اندازه منتشر شد که تاریخ ادبیات فارسی را شامل می‌شد و از ۱۰۰۰ میلادی فراتر نمی‌رفت، نه فقط هیچ یک از شاگردانش متعجب نشدند که از میان دوستانش نیز تنها تعداد اندکی تعجب کردند. از آن جا که مواد کار او تا حد زیادی براساس نسخ خطی‌ای استوار بود که معمولاً نادر و کار نشده بودند - و به همین دلیل مجموعه خیلی خوبی از آن‌ها را نیز فراهم آورد - انباشت و برداشت تدریجی از آن‌ها، تکمیل و توسعه کار را اجتناب‌ناپذیر ساخت. مجلد دوم (۱۹۲۶) یک دوره سیصد ساله را شامل می‌شد، از فردوسی تا سعدی. مجلدات سوم و چهارم که به صورتی جدید در سال‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۲۴ توسط انتشارات دانشگاه کمبریج منتشر شد که به ترتیب ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی و ادبیات ایران در دوره معاصر نام داشتند، کار را تا زمان حاضر پیش بردند. المثل الاعلی^۴ فارغ از هر ستایشی است. براون خوانندگان خود را به یک سفر اکتشافی می‌برد: تحت راهنمایی او حوزه‌های وسیع و گسترده را تحت پوشش قرار می‌دهند که یا تاکنون به درستی شناسایی نشده

بودند و یا آن که «تاکنون پای بشر بدان نرسیده است»^۵ و پیش از آن که به پایان کار نزدیک شوند، بسیاری از داناترین آن‌ها، استاد واقعی خود را می‌یابند. خواندن کلمات ذیل در مقدمه جلد نهایی کار (مورخ ژوئن ۱۹۲۴) همیشه تأثرانگیز است: «نوشتن آن موجب لذت بوده است و کامل کردنش نیز سرچشمه شکر و رضایت». لذتی که مع هذا به قیمتی گران به دست آمد. چندماه بعد به مرضی صعب گرفتار آمد که به گمانم حاصل فشار مستمری بود که بر خود وارد کرده بود. ولی در جست و جوی دانش هیچ‌گاه به بهای آن فکر نمی‌کرد. برای او ناتمام گذاشتن کارش ضایعه‌ای به مراتب بزرگ‌تر می‌بود.

اگرچه وی به درستی تاریخ ادبیات را «حاصل عمر» خود توصیف کرده است ولی آثار متعدد دیگری را نیز پیش از آن و در کنار آن منتشر کرد. مقاله شخصی سیاح در واقعه باب، نخستین اثر از سلسله کتاب‌هایی در مورد بابی‌گری، در سال ۱۸۹۱ منتشر شد و طولی نکشید که وی به عنوان عالی‌ترین مرجع علمی در مورد بابیه شناخته شد؛ فرقه‌ای که تمامی ویژگی‌های یک مذهب ایرانی را داشت و در همان بدو شکل‌گیری‌اش از طریق آشنایی با تنی چند از اعضایش، توجهش بدان جلب شده بود. یک سال در میان ایرانیان (۱۸۹۳) که به شرح تجارب وی در ایران اختصاص دارد نوشته‌ای است یادآور سبک بُرو؟ چه خوب است که انتشارات دانشگاه کمبریج قصد دارد به زودی چاپ جدیدی از این کتاب خوشایند را همراه با یادداشتی از سر دنیسن راس منتشر کند. انقلاب ایران در ۱۹۰۹ - ۱۹۰۵ شرحی است در توصیف نهضت ملی ایران که سرنوشت آن را براون با همدلی عمیق دنبال می‌کرد و در مطبوعات و ادبیات ایران معاصر (۱۹۱۴) نیز نمونه‌هایی عالی از اشعار وطنی منضم شده است. براون حدود چهل سال بعد از کسب دکترا در کتاب طب عرب (۱۹۲۱) از نو بدین موضوع بازگشت. نسخ خطی اسلامی کتابخانه کمبریج را در چهار جلد فهرست کرد. تلاش بی‌وقفه او برای ارائه «مجموعه بهتری از متون فارسی که به نحوی انتقادی مورد ویرایش قرار گرفته باشند، به ویژه آثار مرجعی از نوع تاریخی و علم رجال» با انتشار تذکرة الشعراء دولتشاهی (۱۹۰۱) آغاز شد و به دنبال آن لباب‌الالباب (۱۹۰۶) عوفی؛ و در تأسیس بنیاد اوقاف گیب در مقام یکی از بنیان‌گذاران اولیه آن، در سازماندهی و اداره آن نقش اصلی را برعهده گرفت. او در کنار انتشار مجلداتی چند در این مجموعه، پاره‌ای از دیگر پژوهشگران - از جمله میرزا محمد قزوینی - را نیز تشویق کرد آثار گرانبه‌ای دیگری را ویرایش، ترجمه و یا موضوع تحقیق قرار دهند که بر اساس آن‌ها - و هم‌چنین برخی دیگر از این آثار که در حال آماده‌شدن هستند - دانش ما از فارسی ابعاد گسترده‌ای یافته و خواهد یافت. یک جلد مطالعات شرقی که به مناسبت شصتمین سالروز تولدش به وی اهدا شد خود گویای قدرشناسی مجموعه‌ای از همکاران و شاگردان اوست در سراسر جهان، به پاس مواهب بی‌همتایی که براون نثار آن‌ها کرده است. براون معلم به دنیا آمده بود، هر چند که در این امر به هیچ وجه مقید به «اصول» نبود. او که حوصله صرف و نحو و دستور زبان نداشت، نوآموز را بی‌معطلی درگیر یک کتاب فارسی می‌ساخت، مثلاً بوستان یا

دیوان حافظ، که آن را می‌خواند و با شتابی کلافه‌کننده ترجمه می‌کرد. فقط هنگامی درنگ می‌کرد که نکته‌ای را مطلوب می‌یافت و توضیح این نکته که به شکل معترضه‌ای جذّاب در می‌آمد معمولاً تا پایان ساعت [درس] به طول می‌انجامید. آن‌هایی که به امید یافتن راه میانبری برای گذراندن امتحانات به کلاس درس او می‌آمدند به سرعت در می‌یافتند که در فلسفهٔ براون جایی برای این کار وجود ندارد؛ در آغاز امکان داشت که احساس سرگردانی کنند ولی اگر حس می‌کرد که دانش را به خاطر نفس دانش جست و جو می‌کنند آن‌گاه در بهره‌مند ساختن‌شان از دریای علم خود و سهمیم ساختن آن‌ها در شور و اشتیاق خویش در عرصهٔ ادبیات شرقی هیچ کوتاهی نداشت. ترتیب فوق‌العادهٔ ساعاتی که صرف تدریس می‌کرد - روزی دو تا سه ساعت در ایام تحصیلی - موضوعی است که تمامی شاگردانش می‌توانند در مورد آن شهادت بدهند. توجه و مراقبت او جنبه‌ای تقریباً پدرانه داشت. او را در مقام یک پژوهشگر مورد ستایش قرار داده و در مقام یک دوست نیز دوست می‌داشتند؛ دوستی که همیشه برای کمک بدان‌ها با توصیه‌هایی خردمندانه و یا اعمال نفوذی به نفعشان وقت داشت؛ می‌توان اطمینان داشت که این شعله را کماکان برافروخته نگه خواهند داشت. پیش‌بینی آن که بسیاری از جوان‌هایی که برای تحقیق تعلیم داده است در مطالعاتی که عمر خود را وقف آن کرد صاحب‌نفس خواهند بود نیز پیش‌بینی دور از خطایی نیست (صاحب‌نقش‌های فعلی به کنار).

در مناسبات خود با شرقی‌ها نیز همیشه خوش و شادمان بود و خبر درگذشت او نیز بیش از هر جا در میان دوستانش در ایران، هند، ترکیه و مصر با تأسف بسیار توأم شد. دانش عمیق خود را از شرق نیز - سخن‌گفتن و نوشتن به فارسی، عربی و ترکی - تا حدود زیادی مدیون آن‌ها بود؛ محبت و اطمینان آن‌ها را به آسانی جلب می‌کرد. در مورد خدمات سیاسی و شخصی‌اش به ایران و ایرانیان نیز می‌توان بخشی از سخنان عیسی صدیق - معلم سابق فارسی در کمبریج - را نقل کرد که در تهران ایراد کرده است. متن کامل آن در روزنامهٔ میهن (۶ رجب ۱۳۴۴ ه.ق) منتشر شده است.^۷

«در آن زمان (۱۹۰۶) سعی بر این بود که به اروپاییان بقبولانند که در ایران نه یک انقلاب ملی، بلکه یک شورش محلی جریان دارد که ادامهٔ آن به آشوب و هرج و مرج منجر شده است. این استاد زنده‌یاد بر آن بود که با انتشار مقالات و رسائل و هم‌چنین ایراد سخنرانی‌هایی از میزان این تبلیغات ضد ایرانی که در جهان غرب جریان داشت بکاهد. بر اساس یک چنین هدفی بود که "کمیتهٔ ایران" را تأسیس کرد که عبارت بود از تعدادی از اعضای عالی‌رتبهٔ مجالس اعیان و عوام؛ کمیته‌ای که در خلال چندین سال و در مواقع بسیار سخت و حساس طی سال‌های ۱۹۰۸ تا ۱۹۱۲ توانست بر افکار عمومی در انگلستان و اروپا تأثیر بسزایی بگذارد... با سخنانی که راجع به خدمات این دوست از دست رفته عنوان شد، یعنی خدمات او در جهت اهداف ملی ایران، دیگر لازم ندیدم که دربارهٔ کمک‌های مالی و فکری او به ایرانیانی که در فرار از سرنوشت شومشان در وطن به اروپا پناهنده شده بودند و در این‌جا نیز قربانی استبداد بیگانه بودند

صحتی بکنم. عمارت فیروود در حوالی کمبریج، محل زندگی براون، به پناهگاهی تبدیل شده بود برای تمامی ایرانیانی که به انگلیس می‌رفتند، و مهمان‌نوازی‌ای که براون برای هموطنان ما در نظر می‌گرفت حدّ و مرزی نداشت... براون همیشه در قلب ما زنده است و ایران خاطراتی فراموش‌نشده، خاطراتی گرانبها و عزیز از دوستی بزرگ و اصیل در دل دارد که برای کاستن از آلامش از هیچ کاری فروگذار نکرد.»

در اواخر کار، بار سنگینی بر دوش داشت که حتی مهر و محبت همسرش که در تمامی علائق او شریک بود نیز نمی‌توانست از وزن آن بکاهد. برای او مرگ همسرش در تابستان گذشته ضربه‌ای موحش و ناغافل بود و آن را نیز تاب نیاورد. از او دو پسر برجای مانده که اولی پژوهشگری است در بمبروک و دومی نیز محصل ایتون. در مورد آن که چرا براون یکی از بزرگ‌ترین شرق‌شناسانی بود که این کشور یا هر کشور دیگری به جهان عرضه کرد، بسیار گفته شده است. در مورد حس طنز زیبا و پر مهر او، شور و اشتیاق همیشه حاضر ولی از سر تأمل او، پیش‌داوری‌های در همه حال بحث‌انگیز اما غیرقابل رفع او، گپ و گفت‌های فصیح، عادات، سلايق و تفریحات او - و در یک کلام شخصیتش - چه بسیار می‌توان گفت، هر چند نه در این‌جا. تنها به تذکر یک نکته بسنده می‌کنم که می‌توان گفت تقریباً همهٔ آشنایان براون را تحت تأثیر قرار داده است؛ او به صرف خود بودنش موجب احساسی بود تعالی‌بخش از خوبی و والامثنی طبیعت بشری.

چونک قصهٔ حال پیر این‌جا رسید
پیر و حالش روی در پرده کشید
پیر دامن را زگفت و گو فشاند
نیم گفته در دهان ما بماند

۱. مشخصات این مقاله که نسخه‌ای از آن به لطف دوست گرامی آقای مرتضی هاشمی‌پور در اختیار مترجم قرار گرفت، به قرار ذیل است:

K. A. Nicholson, "Obituary Notice, Edward G. Brown" in *Journal of the Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland*, No 2 (Apr. 1926), pp. 378-385.

۲. دو مورد نخست - احتمالاً - جان گروته (۱۸۶۶ - ۱۸۱۳) فیلسوف و عالم دینی انگلیسی و تئودور مومسین (۱۹۰۳ - ۱۸۱۷) مورخ و کلاسیسیست آلمانی و آن دو دیگر نیز سرجان مالکم (۱۸۳۳ - ۱۷۶۷) و کلمنت مارکام (۱۹۱۶ - ۱۸۳۰) هر دو صاحب‌اثری دربارهٔ تاریخ ایران.

۳. عبارات عربی در اصل.

۴. عبارات عربی در اصل.

5. "Loca nullius ante trita solo"

بخشی از یک قطعه شعر از لوکرتیوس

۶. جرج بورو (۱۸۸۱ - ۱۸۰۳) نویسنده و زبان‌شناس انگلیسی.

۷. این مقاله که به زبان فرانسه است در کتاب ذیل تجدید چاپ شده است: دکتر عیسی صدیق، *چهل گفتار دربارهٔ سالگردهای تاریخی، یادبود دانشمندان معاصر، تاریخ و فرهنگ ایران* (تهران، ۱۳۵۲)، pp. 1-7.